



شکوفه های درخت انار  
عباس مظاهری

## The Blossoms of Pomegranade Tree

The Memories of 4791 Days of Imprisonment  
under Shah's Dictatorship

Abbas Mazaheri

عباس مظاهری در سال ۱۳۳۳ در روستایی به نام سرشک در شهر نطنز زاده شد. در سال ۱۳۳۳ وارد دانشگاه شد. فعالیت های سیاسی اجتنابی خود را در جبهه ملی و جماعت شدیهایی (حجیبه) آغاز و در جنبش ۱۵ خرداد شرکت کرد. وی از جمله بنیان گزاران حزب ملل اسلامی است. در پاییز ۱۳۴۴ در تهران دستگیر و در پیدادگاه نظامی به همراه ۵۵ نفر از اعضا و هفت تن از اعضای رهبری گروه محاکمه و به حبس ابد محکوم شد. پس از سی ماه در زندان های تهران، به زندان شهریاری زاهدان تبعید شد. در این زندان با محمد چوپانزاده از گروه جزئی آشنا شد. پس از زاهدان وی را به زندان شهریاری زنجان منتقل و به مدت سه سال سلول انفرادی تنهایی کشته ای را تحمل کرد. عباس مظاهری سپس زندان قصر تهران را تجربه کرد و بعد از آن به زندان مشهد تبعید شد. وی پس از چهار سال کنکاش در زندان، در اوایل ۱۳۵۳ به مارکسیست رسید. او خود در این باره می گوید: «در سال ۱۳۵۱ کتاب ولی فقیه خمینی را در قصر خواندم. خواندن آن کتاب و آشنایی با گروه جزئی و تغییر جهت مطالعاتم در زندان در سال ۱۳۵۲ مرا به مارکسیسم رساند. در جریان تغییر ایدئولوژی بحث ما با لاجوردی، عسکراولادی و مجاهدین هم به نوعی تأثیر داشتند و هم زمان ارتباطات گسترده ام با چپ های زندان هم مؤثر بودند». عباس مظاهری ۱۴ سال از عمرش را در زندان گذراند و در ۲۱ آذر ماه ۱۳۵۷ با قیام مردم پس از ۲۷۹۱ روز اسارت در رژیم شاه، از زندان تبریز آزاد شد. پس از زندان و فرار در سال ۱۳۶۱ و تا چند سال پیش با سازمان راه کارگر همکاری می کرد.



گفتگوهای زندان ۸-۹

Prison's Dialogue

(Im Exil lebende ehemalige politische Gefangene (Iran

گفتگوهای زندان  
(شماره ۹-۸)

# شکوفه های درخت انار

یادهای ۴۷۹۱ روز زندان  
در دیکتاتوری شاهنشاهی

۱۳۵۷ - ۱۳۴۴

عباس مظاهری

Internet:

<http://www.dialogt.org>

<http://www.dialogt.net>

Email: dialogt@web.de

آدرس تماس:

Dialog

Postamt 1

Postlagernd

04109 Leipzig / Germany

شماره حساب:

Sparkasse Leipzig

BLZ 860 555 92

Konto: 1800962521

Swiftcode: WELADED ILPZ

شکوفه های درخت انار

یادهای ۴۷۹۱ روز زندان

در دیکتاتوری شاهنشاهی

۱۳۵۷ - ۱۳۴۴

نویسنده: عباس مظاهری

abbass@mazaheri.eu

www.mazaheri.eu

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

ناشر: گفتگوهای زندان

لیتوگرافی و چاپ:

چاپخانه مرتضوی

کلن - آلمان

● گفتگوهای زندان، خود را تربیون آزاد زندانیان سیاسی چپ، رادیکال و یا غیر مذهبی می-داند، در این راه بدیهی می‌داند که تعقیب شدگان و مبارزین سیاسی دستگیر نشده نیز در همین صف قرار می‌گیرند. هر تجربه، هر دیدگاه، هر زاویه نگاه جدید به سرکوبگری، موضوع کار مشترک همه مبارزین است و گفتگوهای زندان، نشریه تخصصی چنین موضوعی است.

● آثار و مقالات مندرج در گفتگوهای زندان بیانگر نظرات نویسنده است. خلاصه کردن و ویرایش مطالب دریافتی با حفظ محتوای مقالات بر عهده نشریه است. مطالب خوانا و روی یک طرف کاغذ نوشته شود. امکان استرداد مطالب موجود نیست. کسانی که از برنامه‌های فارسی کامپیوتری نظیر ویندوز فارسی، واژه نگار و یا زرنگار استفاده می‌کنند، می‌توانند مستقیماً فایل مقاله را برای ما ارسال کنند.

# The Blossoms of Pomegranate Tree

The Memories of 4791 Days of Imprisonment  
under Shah's Dictatorship

Abbas Mazaheri

عباس مظاهری در سال ۱۳۲۳ در روستایی به نام سرشگ در شهر نطنز زاده شد. در سال ۱۳۴۳ وارد دانشگاه شد. فعالیت های سیاسی اجتماعی خود را در جبهه ملی و جماعت ضدبهبایی (حجتیه) آغاز و در جنبش ۱۵ خرداد شرکت کرد. وی از جمله بنیان گزاران حزب ملل اسلامی است. در پاییز ۱۳۴۴ در تهران دستگیر و در بیدادگاه نظامی به همراه ۵۵ نفر از اعضاء و هفت تن از اعضای رهبری گروه محاکمه و به حبس ابد محکوم شد. پس از سی ماه در زندان های تهران، به زندان شهربانی زاهدان تبعید شد. در این زندان با محمد چوپانزاده از گروه جزئی آشنا شد. پس از زاهدان وی را به زندان شهربانی زنجان منتقل و به مدت سه سال سلول انفرادی تنهایی کُشنده ای را تحمل کرد. عباس مظاهری سپس زندان قصر تهران را تجربه کرد و بعد از آن به زندان مشهد تبعید شد. وی پس از چهار سال کنکاش در زندان، در اوایل ۱۳۵۳ به مارکسیزم رسید. او خود در این باره می گوید: «در سال ۱۳۵۱ کتاب ولی فقیه خمینی را در قصر خواندم. خواندن آن کتاب و آشنایی با گروه جزئی و تغییر جهت مطالعاتیم در زندان در سال ۱۳۵۲ مرا به مارکسیسم رساند. در جریان تغییر ایدئولوژی بحث هایم با لاجوردی، عسکراولادی و مجاهدین هم به نوعی تأثیر داشتند و هم زمان ارتباطات گسترده ام با چپ های زندان هم مؤثر بودند.» عباس مظاهری ۱۴ سال از عمرش را در زندان گذراند و در ۲۱ آذر ماه ۱۳۵۷ با قیام مردم پس از ۴۷۹۱ روز اسارت در رژیم شاه، از زندان تبریز آزاد شد. پس از زندان و فرار در سال ۱۳۶۱ و تا چند سال پیش با سازمان راه کارگر همکاری می کرد.

گفتگوهای زندان ۸-۹

Prison's Dialogue

(Im Exil lebende ehemalige politische Gefangene (Iran

## فهرست مطالب:

۸	۱ - زادروز و زادگاه
	۲ - مبارزه‌ی دانش آموزی ۲۰ دیماه ۱۳۳۹ و نخستین بر خورد با مسائل اجتماعی سیاسی
۲۶	۳ - حزب ملل اسلامی
۵۴	۴ - هشتصد و هشتاد و چهار روز کار حزبی (از نهم خرداد ۱۳۴۲ تا هشتم آبانماه ۱۳۴۴)
۷۴	عضوگیری ها
	پیشگفتاری بر اندیشه و تشکیل "حزب ملل اسلامی"
۸۵	۵ - لو رفتن حزب ملل اسلامی
۱۱۱	۶ - در زندان اطلاعات شهربانی کل کشور بازجوئی
۱۴۱	۷ - زندان قصر - زندان شماره سه -
۱۹۵	۸ - زاهدان، تبعید به زندانی در آنسوی کویر
۲۲۱	۹ - انتقال به زندان شهربانی زنجان
۲۴۳	۱۰ - بازگشت از تبعید، پس از پنجاه و یک ماه
۲۵۴	۱۱ - تبعید به زندان وکیل آباد مشهد، آبان ماه ۱۳۵۱
۲۸۲	۱۲ - انتقال داوطلبانه به زندان اصفهان
	سیزدهمین سال حبس چگونه گذشت
۲۹۱	۱۳ - تبریز چهاردهمین سال زندان و آزادی

### پیش گفتار

نوشته‌ای که پیش روی شماست حاصل رنج ناشی از بازبینی یادهای چهارده سال زندان من است. خاطرات تلاش‌ها، دستگیری، بازجوئی، زندان‌ها، سال‌های انفرادی، پیوست و گسست سیاسی و جذر و مد روحی. در سال ۱۳۴۴ با اندیشه تأسیس حکومت اسلامی و به عنوان عضو رهبری حزب ملل اسلامی به زندان رفته و در سال ۱۳۵۷ با آرمان سوسیالیسم، پس از نزدیک به چهارده سال اسارت در رژیم سلطنت زیر فشار امواج انقلاب از زندان آزاد شدم. در سال‌های نخست مهاجرت دوستان بسیاری از من خواستند که یادهای زندان را برای نسل حاضر و نسل‌های آینده به نگارش درآورم. اما برای من این، کار سخت و دردناکی بود. یاد شکست، لو رفتن و دستگیری، یاد سال‌های زندان به ویژه سه سال انفرادیش برایم همیشه بسیار تلخ و رنج‌آور بود. از آن گذشته، نوشتن زندگینامه‌ام جدای از تغییر اندیشه‌ام نمی‌توانست باشد و اگر آنرا و چرائیش را بازگو می‌کردم از آن بیم داشتم که در رژیم اسلامی به سراغ مادر پیرم، که سال‌های بسیاری در دوران رژیم شاهنشاهی پشت درهای زندان توهین شنید و به تخت سینه‌اش کوفته بودند، بروند و باندهای ارادل و اوباش رژیم مورد آزار و اذیتش قرار داده بر رنجش افزوده شود. شاید هم این همه توجیهی برای تنبلی و فرار از رنج نوشتن بوده باشد.

تا اینکه میدان‌داری مجدد سلطنت‌طلبان و خطر فراموشی جنایات دیکتاتوری پهلوی انگیزه‌ی مجددی شد تا سکوت خود را بشکنم و ضرورت نوشتن خاطرات زندانم را همچون وظیفه‌ای غیرقابل اجتناب دانسته رنج آنرا بر خود بپذیرم و به سهم خود باریکه نوری بر تاریکی‌های نظام شاهنشاهی به ویژه زندان‌های سیاسی در آن دوره بی‌افکنم.

هرچه زمان می‌گذشت و از جنایات رژیم سلطنت دور می‌شدیم بر بی‌شرمی سلطنت خواهان افزوده می‌گشت و توگوئی در زمان آریامهر، ایران سرزمین گل و بلبل بوده و همه در ناز و نعمت زندگی می‌کرده‌اند. لازم به گفتن است که برآمد مجدد سلطنت‌طلبان به

خاطر ابعاد گسترده جنایات رژیم خمینی است. به گونه‌ای که در نگاه اول می‌تواند برای تبهکاری‌های نظام پیشین نوعی رو سپیدی به بار آورد!

شکوفه‌هایی که در سی و هفت سال سلطنت پهلوی، به ویژه پس از کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد ۳۲، پرپر شدند و بر زمین ریختند بسیار بودند.

در همین رابطه، کتاب نام خود را از شکوفه‌های پرپر شده در رژیم شاه گرفته است. شکوفه‌هایی که در راستای سقوط آن دیکتاتوری ادای سهم کرده‌اند. یادشان جاوید.

هزاران سال سوختن جوانی مبارزین در سیاه‌چال‌های شاهنشاهی گویا رو به فراموشی می‌رفت و کمتر کسی از آن سخن می‌گفت. لازم به یادآوری است که تمام تلاشم بر آن بوده است تا واقعیت را آن‌گونه که بوده به تصویر کشم. می‌دانم که در این رابطه بسیار موفق نبوده‌ام. شاید بخشی از آن، به خاطر نفس موضوع و محتوای کتاب است: از مبارزه، زندان و شکنجه، به ویژه آنجا که شکنجه‌گران امروز، یاران دیروز تو باشند، نمی‌توان با فاصله - بدون دخالت عنصر احساس و عاطفه - و به اصطلاح به صورت عینی سخن گفت. این همه دشوارتر می‌شود آنجا که تو نه به مثابه یک گزارشگر بیرونی تبهکاری بلکه به عنوان تاراج شده‌ای آواره سخن می‌گوئی که زخم‌های جنایت هم‌زنجیران سابق و زندان‌بانان و شکنجه‌گران لاحق را بر روح و روان خود دارد. این همه اما، به هیچ وجه نباید توجیهی بر بازگونه‌نمایی باشد. امیدوارم که تمام واقعیت را تا آنجا که دیده و به یاد سپرده‌ام، بر کاغذ آورده باشم.

در این نوشته تلاشم بر آن بوده است که تصویر هر چه واقعی‌تری از زندان‌های شاهی به خواننده و نسل‌های آینده کشورم ارائه دهم. کوشش داشته‌ام که از زندانی سیاسی در دوران شاه، نه به عنوان یک بُت یا قهرمان، بلکه به عنوان یک انسان با تمامی توانایی‌ها و ناتوانی‌ها سخن بگویم. آنجا که ترسیده‌ام بگویم که ترسیدم و آنجا که وابستگی‌های فلج‌کننده گریبانم را گرفته‌اند، صادقانه بازگو کنم. از سوی دیگر وظیفه خود دانسته‌ام که نابکاری‌ها را تا آنجا که در توان داشته‌ام افشا کنم. بر آن بوده‌ام، از هم‌زمان و هم‌زنجیرانی که همه چیز حتی جان شیرین‌شان را در راه مردم از دست داده‌اند، مفصلاً بگویم و نشان دهم چه کسانی با سوختن خویش مشعل مبارزه توده‌ها را شعله‌ورتر کرده‌اند و صداقت و پاکی‌شان تا چه پایه و در زندگی روزمره سلوک‌شان با هم بندیان خود چگونه بوده‌اند.

در این نوشته تلاش داشته‌ام آنچه در این ۴۷۹۱ روز بر من رفته است و نیز پیرامون هدف‌ها و تاریخچه حزب ملل اسلامی به تفصیل سخن گویم. پیش از آن از کودکی، جوانی و از آغاز گرایش‌های سیاسی‌ام گفته‌ام.

در پایان از هم‌رزم و هم‌زنجیر پیشین خود آقای «حسن عزیزی» و دیگر دوستانم آقایان «احمد امانی» و... سپاس گزارم که دست‌نوشته این متن را خوانده و اینجا و آنجا - در رابطه با محتوا و نحوه نگارش آن - تذکرات مثبتی دادند که تلاش کردم در بازنویسی مجدد، تا آنجا که با خلق و خوی و شیوه نگرش سازگار باشد، از آن‌ها بهره گیرم. خطاها و کم و کاستی‌های این نوشته، اما همه، متوجه شخص من است و در این رابطه چشم انتظار نقد و نظر خوانندگان عزیز هستم. نقد و نظری که قطعاً نور بیشتری بر تاریکی‌های گذشته بخشیده و راه آینده را روشن‌تر خواهد کرد.